



مسعود ریاحی / روزنامه نگار

زندگی پر از روایت‌های منحصر به فرد است. هر بار در این صفحه به یکی از جزئیات ریز و درشت زندگی روزمره خواهیم پرداخت. جزئیاتی که ما را به فهم کلیت زندگی می‌رسانند. این بار مسعود ریاحی نگاهی داشته به آثار ایزاک کوردال، هنرمند تجسمی که آدمک‌هایش روایتگر ترس و فرسودگی و خستگی هستند.

۷+ | جز از کل



جستاری بر آثار ایزاک کوردال

از خستگی تا فرسودگی

انگار شکلی از انتظار در زبان بدن آن‌هاست؛ انتظار برای هیچ. چونان استراگون و ولادیمیر در انتظار گودوی بکت در انتهای نمایشنامه پس از نیامدن گودو، گویند: «خب؟ بریم؟»، «آره بریم» ولی حرکت نمی‌کنند؛ چراکه آنها از دلالت و برنامه، تهی هستند. ایستاده‌اند تا امر ممکن را بفرسایند. آنها با امر ممکن بازی می‌کنند و آن را منسوخ. برخی از آدمک‌های کوردال نیز گاه چنین‌اند، در جایی که نباید (طبق برنامه‌ها و طرح‌های منطقی)، ایستاده، در جایی که نمی‌شود، هستند، در جایی که نباید ایستاد، ایستاده‌اند. آنها نیز گاه تهی از این دلالت‌ها هستند و امر ممکن گویی بازپچه‌ای است در این جا. البته در این میان، می‌توان آدمک‌ها و مکان‌ها و فضاهایی را نیز دید که بیش‌تر با آن مفهوم خستگی قرابت دارند. برخی از آدمک‌های کوردال، به زعم دلوز، دراز کشیده‌اند تا شاید این خستگی تخفیف یابد؛ شاید سینه‌خیز رفتن، شکلی از ادامه بقا باشد. این خسته‌های کوردال را مخصوصاً می‌شود دراز کشیده در لای ماسک‌ها دید؛ ماسک‌هایی چونان ننو و گهواره. آدمک‌های کوردال گاه در این گهواره‌ها دراز می‌کشند، با حالتی از خستگی؛ با حالتی از خستگی

آدمک‌های ایزاک کوردال [Issac Cordal] ظاهری تکراری و تپیکال دارند؛ سری که بیشتر موهایش ریخته، کت و شلوار ی گشاد و کراوات. آدمک‌هایی که گاه کیفی نیز در دست دارند. کوردال، از تلفیق مجسمه‌سازی و عکاسی، این آدمک‌های مطرود و مچاله‌شده و منتظر را با فضاهای مطرود و حاشیه‌ای همدستان و هم‌سرنوشت نشان می‌دهد. گویی لامکان و مخروبه و حاشیه، هماهنگ با آن آدمک‌هاست. آدم‌هایی که لای جرز دیوار، ترس خورده و مچاله روی سیم‌های برق، آب‌شده در روغن موتورهای ریخته در خیابان، آب فاضلاب جوی‌های حاشیه‌ای، ایستاده و نشسته و مغروق، زمان را در لامکان‌ها از سر می‌گذارند. این آدمک‌ها در فضاهایی محذوف، نادیده، مخروب و «حاشیه‌ای» هستند. آدمک‌هایی «اندوهگین»، «مغروق»، «ترسیده»، «مچاله‌شده» و البته «گیر افتاده» و «مطرود».

ژیل دلوز از دو اصطلاح برای توصیف دو وضعیت از «بودن» استفاده می‌کند؛ یکی «خستگی» و دیگری، «فرسودگی» است. در وضعیت خستگی، سوژه گویی نای تحقق امکان‌ها را دیگر ندارد، خسته‌است. تو گویی او تحقق بخشیدن را تمام کرده است؛ هر چند که امکان‌ها هنوز باقی هستند. اما ماجرا در فرسودگی تفاوت دارد. سوژه فرسوده، گویی دیگر نمی‌تواند امکان‌پذیر کند. امکان‌ها برای او به اتمام رسیده‌اند. سوژه فرسوده، ورای خستگی است. او در اتمام امکان‌ها، خود امکان‌ها را می‌فرساید و با این کار، خود را نیز می‌فرساید. خسته، شاید قرابتی با انفعال و بی‌کنشی داشته‌باشد. خسته، دراز می‌کشد و نای برخاستن و حرکت ندارد؛ اما فرسوده منفعل نیست. تو گویی او اتفاقاً مدام در حال حرکت است، منتها حرکتی به سوی هیچ.

برخی از آدمک‌های کوردال با سوژه فرسوده‌ای که دلوز تعریف‌اش می‌کند، قرابت‌هایی دارند. برخی از آدمک‌های کوردال، در خانه دراز نکشیده‌اند، آنها در جای‌جای خیابان و کوچه، نشسته یا ایستاده‌اند؛ در مکان‌ها و فضاهایی نامتعارف که گویی دور از دلالت‌های منطقی‌اند. چونان سوژه فرسوده دلوز، آنها خالی و دور از منفعت و طرح و برنامه و هدف‌های متعارف و منطقی‌اند. در حالی که امکان‌ها را به پایان رسانده‌اند، وسط خیابان، بالای دیوار، بیرون افتاده از یک لوله، آب‌شده در روغن، بالای دوربینی مدار بسته، لای ترک دیواری گیر کرده، خود و امر ممکن را می‌فرسایند. تیپ ظاهری شان شمایل کارمندگونه‌ای دارد. آن کیف نیز تأییدی بر این فرضیه‌است که آنها «کار» می‌کنند؛ تو گویی این لحظاتی که آنها در جای‌جای شهر دیده می‌شوند، لحظه‌ای است میان رفتن یا برگشتن آنها از خانه به محل کار یا برعکس. آنها در این لامکان‌ها اصلاً به جایی نگاه نمی‌کنند. نگاه آنها به هیچ‌است و

در کردن؛ فروغلتیده در انفعالی که از تحقق بخشیدن دست کشیده و دراز به دراز، در جایی افتاده تا احتمالاً سینه‌خیز ادامه بدهد. مکان‌های نامتعارفی که آنها معمولاً در آنجا رویت می‌شوند، فضاهایی هستند که کمتر دیده‌می‌شوند. انکار میلی به «پناه» گرفتن در آنها، به‌عنوان یکی از آخرین بازمانده‌های امیال، باقی مانده. هر چند، آنها در این پناهگاه‌های ناامن، همچنان مچاله و ترسیده‌اند. به زعم دلوز، فرسودگی، دراز نمی‌کشد. شب که فرا می‌رسد، او پشت میز باقی می‌ماند. احتمالاً دستانش را روی هم می‌گذارد و سپس سرش را، سر تهی شده‌اش را روی آنها می‌گذارد؛ چونان بسیاری از آدمک‌های کوردال و حتی دقیقاً برخی از فیگورهایی که در مجسمه‌هایش دیده می‌شود. آدمک‌های کوردال، طیفی‌اند میان خستگی و فرسودگی. برخی همچنان منفعل و مانده روی زمین؛ دراز کشیده و ترس خورده و فروپاشیده؛ برخی در حال فرسوده کردن خود و امکان‌ها در لامکان‌ها؛ و برخی در برزخی میان این دو. برزخی که حرکت‌اش از خستگی‌است به سمت فرسودگی.



آدمک‌های کوردال، طیفی‌اند میان خستگی و فرسودگی. برخی همچنان منفعل و مانده روی زمین؛ دراز کشیده و ترس خورده و فروپاشیده؛ برخی در حال فرسوده کردن خود و امکان‌ها در لامکان‌ها؛ و برخی در برزخی میان این دو. برزخی که حرکت‌اش از خستگی‌است به سمت فرسودگی